



(دکتر در تاریخ)

# نهضت شعوبیه و نتایج سیاسی و اجتماعی آن

## ۱ - نتایج سیاسی

نهضت شعوبیه در قرن سوم هجری بی نهایت شدت یافت و عاملی که به این نهضت کمک کرد سهل انگاری و تسامح خلفای عباسی بود. زیرا آنها فقط برای دین اسلام تعصب داشتند نه برای عرب، باز ندقه و کفرستیزی کردند ولی چندان کاری به جنبش‌های شعوبیان و تعصب نژادی ایرانیان نداشتند و سبب آن بود که بعضی خلفای عباسی (هنجین) بودند، برای توضیح این کلمه کوئیم، اعراب کنیززادگان را (هنجین) می‌خوانند و در لسان العرب ابن منظور بغدادی در وصف هنجین چنین آمده است: «الْهَجَنَةُ مِنَ الْكَلَامِ مَا يُعَيِّنُكُمْ وَالْهَجَنَنُ الْعَرَبُ بْنُ الْأَمَةِ لَازِهِ مَعِينٌ»، یعنی هجنه در سخن عیب است و هنجین عربی باشد که مادر او کنیز است زیرا او دارای عیب و نقص است.<sup>۱</sup>

ابن عبدربه می‌نویسد: «بنی امیه زاده کنیز را خلیفه و حاکم نمی‌کردند و معتقد بودند که آنها در خور حکومت عرب نیستند». <sup>۲</sup> محمد بن عبد الله بن حسن بن علی نامه سرزنش آمیزی به ابو جعفر منصور نوشته بدن مضمون: «واعلم انى لست من أولاد الطلاق، ولا أولاد اللعناء ولا اعرقت فى الاماء ولا حضنتني امهات الاولاد . . . الخ»، <sup>۳</sup> که مجملاً می‌گوید من کنیززاده نیستم

ودرآغوش برده پرورش نیافتهام و مقصودش اینست که تو کنیززاده هستی.  
ریاشی شاعر در مذمت کنیز زادگان گوید:

کثروا ایارب فینسا	ان اولاد السراری
لاؤری فیها هجیننا	رب ادخلنی بلاداً

یعنی: کنیززادگان میان ما فزو نی یافتند، خداوندا مرآ به شهری فرست  
که در آنجا کنیززاده نه بینم. با وجود این مذمتها و نکوهشها همانطور  
که متذکر شدیم در عصر عباسیان اغلب خلفاً کنیززاده بودند چنانکه  
حیزدان مادر هادی و هارون و سلامه برابری مادر ابو جعفر منصور و  
مراجل مادر مأمون و مارده مادر معتضم و قراطیس مادر وائق و شجاع  
مادر متوکل کنیز بودند.<sup>۶</sup> خلفای عباسی بر اثر معاشرت با ایرانیان تعصب عربی  
را کم کرده بر تعصب دینی افزودند. در اینجا باید بگوئیم که نهضت ابو مسلم  
و انتقال حکومت از امویان به عباسیان دونتیجه مهم در برداشت، نخست اینکه  
این جنبش مبدأ نهضتها و جنبشها ملی دیگری در خراسان و سیستان گشت،  
دیگر اینکه این نهضت که منجر به تأسیس دولت عباسی گردید عناصر ایرانی  
را در سازمان کشوری و لشکری خلافت داخل کرد و دربار عباسیان دیگر  
دربار متعصب و عربی خالص نبود بلکه عناصر مدنیت و فرهنگ ایرانی  
در آن وارد شد.<sup>۷</sup> وایرانیان در همه شؤن سیاسی و اجتماعی پیشرفت‌های زیادی  
حاصل کردند. وزیران آل عباس بیشتر ایرانی و از طبقات دانشمند و فرهنگ  
دوست به شمار می‌رفتند. نخستین وزیری که برگزیده شد ابو سلمه خلال  
وزیر ابوالعباس سفاح ایرانی و از موالی بود و او را وزیر آل محمد نامیدند.<sup>۷</sup>  
همچنین ابوایوب هوریانی وزیر منصور عباسی ایرانی و از هرم هوریان اهواز  
بود.<sup>۸</sup> یعقوب بن داود وزیر مهدی نیز ایرانی بود. یحیی بن خالد بر مکی و  
پسرانش فضل و جعفر در قسمت عمده‌ای از خلافت هارون زمامدار امور بودند  
و به اندازه‌ای اعتبار و قدرت پیدا کردند که تدریجًا خاطر خلیفه از آنان به  
وحشت افتاد و سقوط غم انگیزشان را موجب گردید. خالد پدر یحیی نه فقط

در نزد مروان بن محمد (آخرین خلیفه اموی) مقامی عالی داشت بلکه در سپاه ابو مسلم نیز سمت فرماندهی داشت. بعد همانند سفاح راه یافت و بجای ابو سلمه خلال بدون عنوان وزارت، متصدی دیوان خراج گشت. هنگامی که منصور عباسی می خواست به بنای بغداد بپردازد خالد وزارت اورا بهمده داشت و ویرا ازویران کردن ایوان مداری که منصور می خواست از مصالح آن برای بنای بغداد استفاده کنید بازداشت.<sup>۹</sup>

با کشته شدن ابو مسلم نهضتها ملی و مذهبی ضد عرب پایه گذاری شد. ابو مسلم قائد و رهبر ملی ایران در دوره عباسیان همانطور که قبل از کشته شد با حق ناشناسی منصور خلیفه را بروشد و با غدر و خیانت وی در سال ۵۱۳ هجری قمری کشته شد. بعد از مرگ او، یاد وی چنان در دل دوستداران و شیفتگان او زنده بود که تا چندین سال بعد قیام کنندگانی چون سنیاد مجوس و اسحق ترک و مفعع و بابک برای نشر دعوت خویش خونخواهی اورا مؤثر دانستند و دوستداران وی را گردخورد جمع کردند. عده‌ای ابو مسلم را امام موعود خود دانسته، معتقد به مرگ او نبودند و می‌گفتند وی زنده است، و سرانجام روزی هر اجمع خواهد کرد و جهان را پرازعدل و داد خواهد نمود. فرقه‌ای دیگر معتقد بودند که امامت به دخترش فاطمه رسیده است و این کروه را مسلمیه خوانند.<sup>۱۰</sup> به حال قیامهای سیاسی ضد عرب را که همه هدفی واحد داشتند و آن پایان دادن به حکومت عرب و تجدید عظمت واستقلال ملی ایران بود می‌توان اجمالاً بدین قریب ذکر کرد:

الف- نهضتها مذهبی ضد عرب نهضتها مذهبی ایرانیان در حقیقت نوعی مقاومت منفی با حکومت عرب بود. این جنبشها که در عصر بنی عباس باشدتی عجیب ادامه یافت، با مقاومت سخت خلفاً مواجه گشت و با زحمتی فراوان سر کوب گردید. و چون این نهضتها در تاریخ شعوبیه حائز اهمیت فراوان است به ذکر آنها پرداخته می‌شود:

بهآفریدیه : در زمان ابو مسلم بهآفرید پسر ماه فروزین که بعضی او را از مردم خواف خراسان می‌دانند مذهبی آورد که به عقیده نویسنده کان ممل و محل، مذهب اویکی از چهار فرقه مجوس بشمار می‌رود و این چهار فرقه عبارتند از: زروانیه، مسخیه، خرم دینیه، بهآفریدیه.<sup>۱۱</sup> ابن الندیم می‌نویسد:

اسلام برا او عرضه کردند و پذیرفت لیکن چون کاعنی پیشه گرفته بود اسلام او پذیرفته نشد.<sup>۱۲</sup> از گفته ابوریحان بیرونی چنین بر می‌آید که بهآفرید در پی آن بوده است که کیش مجوس را اصلاح کند و شاید می‌خواسته است میان دین زردشتی و آئین اسلام سازشی پذید آورد.<sup>۱۳</sup> بهآفرید برای پیروان خود کتابی به زبان پارسی آورد و در آن احکام و اصول عقاید خود را باز نمود و ازدواج با اقارب و خویشان نزدیک را که در کیش زردشت رواج داشت حرام ساخت. موبدان زردشتی ازاو نزد ابو مسلم شکایت بر دند و اظهارداشتند که وی در دین اسلام وزردشت اخلاق کرده و تباہی آورده است، ابو مسلم اورا بوسیله عبداله بن شعبه در کوههای بادغیس بگرفت و بکشت و شاید علت اینکه نهضت او زمانی دراز دوام نکرد نارضائی مسلمانان و زردشتیان ازاوبوده است.<sup>۱۴</sup> با وجود قتل بهآفرید، طرفدارانش از میان نرفتند و جمعی از پیروانش که به (بهآفریدیان) موسومند کیش خود را حفظ کردند و معتقد بودند که بهآفرید به آسمان رفته است و روزی فرامیرسد که با اسب تیره رنگی از آسمان به زمین آید و به انتقام جوئی و کینه خواهی دست بزند.<sup>۱۵</sup> درباره ماهیت کیش بهآفرید اطلاع درستی در دست نیست طرفداران او به دو اصل معتقد بودند یکی عقیده به رجعت و دیگری عقیده به بعضی اعداد چون عدد هفت.<sup>۱۶</sup>

راوندیه : بعضی این فرقه را منسوب به راوند کاشان و بعضی منسوب به نیشاپور می‌دانند. راوندیه قائل به امامت عباسیان بودند، نخست با کیسانیه یعنی طرفداران محمد حنفیه همکام بودند و بعد از آن فرقه جدا شدند و

به نفع عباسیان تبلیغ کردند. راوندیان قائل به تناسخ و حلول بودند و به ابومسلم ارادت عجیبی داشتند.<sup>۱۷</sup> صاحب تبصرة العوام می‌نویسد: (راوندیه اصحاب عبدالله راوندی و آنها را عباسیه یا شیعه آل عباس نیز گویند. آنها امامت را بعد از پیغمبر حق عباس و فرزندان اویی دانستند و ابومسلم را بعضی از این فرقه شمرده‌اند. اعتقادشان آن بود که امامت به هیراث است نه بنص، چنانکه شیعیان گویندونه به اختیار چنانکه سنیان گویندو گویند بعداز رسول اکرم(ص) امامت از آن عباس بود وابوبکر و عثمان بر وی ظلم کردند).<sup>۱۸</sup> هندشاه صاحبی نخجوانی می‌نویسد: « جماعتی در خراسان مذهب تناسخ داشتند که جان بنی آدم به قالب فلاںکس از اکابر منتقل شده است و خدائی که مطعم و مسقی است منصور است و این جماعت را (راوندیان) گفتند. همه به شهر منصور (هاشمیه نزدیک کوفه) آمدند و گردانند و قصر او طواف می‌کردند و می‌گفتند این کوشک پروردگار ماست. منصور بزرگان ایشان را بگرفت و محبوس کرد. »<sup>۱۹</sup> و در جای دیگری می‌نویسد: « محبوسان را گروهی از راوندیان نجات دادند و با منصور به سمتیه بر خاستند و نزدیک بود که بر منصور غالب آیند که معن بن زائده شبیانی که از منصور خائف و متواری بود در آن حال بر سید و منصور را نجات داد و بدین خدمت به او از طرف منصور امان داده شد. »<sup>۲۰</sup> ولی باید گفت که اظهار علاقه راوندیان به منصور نمایشی بیش نبود و بعد از قتل ابومسلم، راوندیان سعی داشتند که خود را به منصور نزدیک کنند و همانطور که او با خدمع و نیرنگ ابومسلم را هلاک کرده بود آنها نیز او را به تدبیر و نیرنگ از هیان بردارند.<sup>۲۱</sup> دینوری صاحب اخبار الطوال هم تصریح می‌کند که راوندیان با ابومسلم ارتباط نزدیک داشتند و یکی از هدفهای آنها گرفتن انتقام خون ابومسلم از منصور بود. منصور با وجودی که عده بسیاری از راوندیان را به قتل رسانید ولی نتوانست ریشه آنها را بکلی برکنده زیرا در قیامهای بعدی ایرانیان

جون نهضت مقنع و برآزبنده و بابک خرمی و غیره عقاید این دسته بخوبی دیده می‌شود.<sup>۲۲</sup>

**رستاخیر برآزبنده** - منصور تصور می‌کرد که باقتل عام راوندیان به شورش‌های ضد خلافت پایان داده است، درحالی که چندی نگذشت که علم طغیان در جای دیگر خراسان برافراشته شد. و برآزبنده که از طرفداران ابومسلم بود به خونخواهی اوقیام کرد و عده زیادی را زیر پرچ سفید خود گردآورد. برآزبنده با جلب کمک عبدالجبار بن عبدالرحمان ازدی نماینده منصور عباسی در خراسان جمعی از عربان و معتمدان خلیفه را به قتل رسانید و وحشت و اضطراب زیادی در بغداد مقر خلافت ایجاد کرد چنان‌که منصور پس از اطلاع از اوضاع گفت :

(خراسان را از طرفداران ماتهی کردند).<sup>۲۳</sup> سرانجام منصور پسر خود مهدی را با سپاهی فراوان به خراسان فرستاد و برآزبنده را به قتل رسانید.<sup>۲۴</sup>

**قیام یوسف البرم** در سال ۱۶۰ ه. به روز گار مهدی خلیفه عباسی قیام دیگری در خراسان روی داد و آن نهضت یوسف بن ابراهیم معروف به (البرم) بود او مردم را به امر بمعروف و نهی از منکر دعوت می‌کرد و به قول فان فلوتن محقق معروف هلندی جزاین مقصودی نداشت.<sup>۲۵</sup>

رستاخیر یوسف دوام چندانی نکرد و در همان سال بوسیله یزید عامل خلیفه در خراسان گرفتار آمده و به بغداد فرستاده شد و در آنجا به قتل رسید. طبری می‌نویسد : ( مهدی خلیفه عباسی در آن روز بقدری خشمگین بود که به یوسف دشنامه‌ای غلیظ می‌داد و ناسزا می‌گفت . )<sup>۲۶</sup>

سنباویه سنباویه پیروان سنباو مجوس هستند. سنباو دریکی از قرای نیشاپور بنام (آهن) ساکن بود و ثروت و مال و مکنتی داشت. ابن طقطقی می‌نویسد :

«سنbad از پروردگان ابو مسلم بود و در روزهای آخر عمر ابو مسلم که او برای کشته شدن نزد منصور می‌رفته سمت نیابت او را داشته است»<sup>۲۸</sup> خواجه نظام الملک وزیر می‌نویسد: «سنbad دعوی کرد که رسول ابو مسلم است به مردمان عراق و گفت ابو مسلم را نکشته‌اند ولیکن قصد کرد منصور به کشتن او و اونام مهین خدای تعالی بخواند کبوتری گشت سفید واژمیان پیرید و او در حصاری است از هس کرده وبامهدی و مزدک نشسته است و اینک هرسه بیرون می‌آیند و مقدم ابو مسلم خواهد بود»<sup>۲۹</sup>

و در جای دیگر می‌نویسد: «هر کاه با گبران خلوت کردی گفتی که دولت عرب شد که من در کتابی خوانده‌ام از کتب ساسانیان و به من رسیده بود و من بازنگردم تا کعبه را ویران نکنم که اورا بدل آفتاب برپای کرد و آن ما همچنان قبله دل خویش آفتاب را کنیم چنان‌که در قدیم بوده است و با خرم دینان گفتی که مزدک شیعی است و شما را می‌فرماید که با شیعه دست یکی دارید و خون ابو مسلم باز خواهید و با گبران گفتی باشیعیان و خرم دینان، و هرسه گروه را آراسته می‌داشتی»<sup>۳۰</sup>

شاید سخنان نظام الملک درباره سنbad خالی از تعصب نباشد ولی بنظر می‌رسد که آراء و عقاید او با آراء و عقاید فرقه بو‌مسلمیه و دسته‌ای از راوندیه تفاوت چندانی نداشته است.<sup>۳۱</sup> سنbad هفتاد روز نهضت کرد و لشکری هر کب از صد هزار تن زردشتی و مزد کی و غلاة شیعه و خرم دینی فراهم آورد و می‌خواست حکومت خلیفه را بر اندازد و خانه کعبه را ویران کند.<sup>۳۲</sup> بنابه گفته طبری، «بیشتر یاران سنbad هردم کوهستانی بودند منصور عباسی جهورین هزار عجلی را با ده هزار کس به جنگ آنها فرستاد و در بیانی میان همدان و ری دو طرف بهم رسیدند و جنگ کردند و سنbad شکست خورد و بیش از شصت هزار تن از پیروانش کشته شدند و فرزندانش را به غلامی فرختند و خودش بدست لونان طبری هیان طبرستان و قومش به قتل رسید»<sup>۳۳</sup> روایت دیگری حکایت دارد که سنbad به سوی طبرستان گریخت و از اسپهبد

خورشید شاهزاده طبرستان باری خواست. اما در راه بدست یکی از کسان اسپهبد که نامش طوس بود کشته شد. سرش را نزد خلیفه فرستادند که موجب خرسندی او گشت.<sup>۲۳</sup>

قیام خونین و کوتاه سنباد اگرچه بزودی فرونشست اما شعله‌ای که او برافر وخت، بزودی به آتش سوزانی مبدل شد که زبانه‌های آن کاخ بیداد خلفارا قرنها در کام خود فروگرفته و می‌سوزانید.

**اسحاق ترک** - دیگر از کسانی که به خونخواهی ابومسلم قیام کرد اسحاق بود بعضی اورا از نسل فیض بن علی و مدعی امامت پنداشته اند او ظاهرآ مردی عامی بود ابومسلم اورا به معاوراء النهر فرستاده بود و چون وی چندی در میان ترکان آن حدود زیسته بود لقب (ترک) یافته بود.<sup>۲۴</sup> بعداز کشته شدن ابومسلم، اسحاق باز به هاوراء النهر رفت و در آنجا با فرقه‌های رزامیه و بو مسلمیه که از هوا داران ابومسلم بودند و اورا زنده می‌پنداشند متعدد شد.<sup>۲۵</sup> بعضی از زرتشیان آنحدود رانیز با خود همراه کرده و به آنان چنین و می‌نمود که فرستاده زردشت نیز هست و مدعی بود که زردشت زنده است و به موقع خود باره دیگر ظهور خواهد کرد.<sup>۲۶</sup>

اسحاق می‌گفت که ابومسلم در کوههای ری پنهان است و چون هنگام ظهور فرا رسید بیرون خواهد آمد.<sup>۲۷</sup> نهضت اسحاق دوامی نیافت و از عاقبت او هم اطلاع درستی در دست نیست.

**استاد سیس** - هنوز خاطره نهضت دلیرانه و خونین سنباد مجوس از خاطره‌ها محونشده بود که استاد سیس از مردم بادغیس هرات قیام کرد. البته این قیام ظاهرآ با خونخواهی ابومسلم ارتباطی نداشت بلکه مانند قیام به آفرید برای تجدید و اصلاح کیش زردشت بود.<sup>۲۸</sup>

نهضت وی بسال ۱۵۰ هجری در خراسان روی داد و در آن دک مدتی سیصد هزار مرد جنگی بیاری او برخاستند.<sup>۲۹</sup> کارش بالا گرفت و بسیاری از امیران

محلی اطاعت امرا اورا پذیرفتند وی برسیستان، هرات، بادغیش دست یافت و تا مزارود پیش رفت و چندبار سپاهیان خلیفه را که به دفع وی آمده بودند شکست داد. استاد سیس با وجود دعوی مسلمانی درنهان مجوسي بود و ظاهراً بعداز قیام، خودرا موعود زرتشت خواند و در صدد برآمد که مانند بهآفرید در آئین هزدیستان تجدید نظر کند.<sup>۴۰</sup>

پیش از شروع دعوت خویش در سیستان نفوذ وقدرت فراوان داشت و حتی وقتی از شناسائی مهدی به وليعهدی منصور عباسی سر باز زده بود.<sup>۴۱</sup> بدستور مهدی که ولایت خراسان را به عهده داشت خازم بن خزیمه مأمور دفع اوشد و در جنگی سهمگین که روی داد وی و کسانش اسیر شده به بغداد روانه شدند و در آنجا به قتل رسیدند.<sup>۴۲</sup> ابن اثیر می‌نویسد: (گفته‌اند که او نیای مأمون و پدر مراجل بود که مادر هامون است و پسر استاد سیس بنام (غالب) خسال مأمون و همان کسی است که بهمنستی وی فضل بن سهل ذوالریاستین را کشت<sup>۴۳</sup>) و با آنکه مأمون تقریباً بیست سال بعد از خروج استاد سیس به دنیا آمده احتمال دارد که این گفته صحیح داشته باشد.<sup>۴۴</sup> در حالی که عده‌ای دیگر در صحیح این روایت شک کرده‌اند.

مقتعم - مهمترین قیام ملی ایرانیان که بر ضد عرب صورت گرفت قیام هاشم بن حکیم یا عطاء حکیم معروف به مقتعم بود. هاشم در دوران خلافت منصور و مهدی به خونخواهی ابو مسلم قیام کرد و جمعیت انبوی از طرفداران ابو مسلم که هنوز پس ازده سال که از مرگ او می‌گذشت از کشته شدنش خشمگین بودند و همچنین ایرانیان ناراضی از دستگاه خلافت عباسیان، گرد او فراهم آمدند و وی را یاری و همراهی نمودند. هاشم مردی بود از روتای مرد و ازدهی که آنرا (کازه) می‌گفتند. او در آغاز به کازری مشغول بود، بعدها دبیر عبد الجبار خلیفه ابو مسلم گشت و در جنگی یک چشم وی آسیب دید.<sup>۴۵</sup> او به فرا گرفتن دانش پرداخت و از هر علمی بهره‌ای گرفت. از فنون

شعبده بازی و طلسمات نیز معرفت فراوان حاصل کرد و کتابهای بسیار از پیشینیان بخواند بطوریکه به گفته مؤلف تاریخ بخارا (درجادی بغایت استاد شد) <sup>۴۶</sup>. صاحب کتاب تجارت السلف در حالیکه گفته اش درباره مقنع خالی از کینه و رزی نیست درباره او می نویسد :

ه مردی بود یک چشم، کوتاه بالا ازمه و بغایت بدشکل، رویی از زر بساخت و آن را بر روی خود بست تا مردم قبح صورت او نه بینند و دعوی خدایی کرد و می گفت خدای تعالی آدم را بیافرید و خود در صورت آدم رفت و از صورت آدم در صورت نوح رفت تا به ابو مسلم خراسانی رسید و بعد از ابو مسلم در صورت من آمد و مذهب تناسخ داشت و خلقی عظیم را از راه برد چنانکه هر گاه اورا بدیدندی در آن جهت که او بودی بر مقتضای:

### واینما کنت من بلاد فلی الی وجهک التفات

سبده کردنی و خود را هاشم فام نهادی و اتباع او در مضائق گفتندی : یا هاشم اعناء و ماه مقنع مشهور است و آن چنان است که به زمین نخشب از بلاد ماوراء النهر چاهی بود که مقنع به سحر جسمی ساخت بر شکل ماهی چنانکه دیدند که آن جسم از آن چاه برآمد و اندکی ارتفاع یافت و باز به چاه فرورفت و چون خبر ظهور او به مهدی رسید لشکری جهت دفع او نامزد کرد. مقنع در قلعه گریخت و لشکر مهدی قلعه را حصاردادند و مدتی دراز در کشید و اتباع مقنع ملوان گشتند و بیشتر امان خواستند و از قلعه فرود آمدند و اندک قومی با او بمانندند. روزی آتشی عظیم برافروخت و باران خود را گفت هر که می خواهد به آسمان رود خود را به این آتش دراندازد و خویشن را بازن و فرزند در آتش انداخت تادردست لشکر مهدی نیفتند و چون سوخته شد در قلعه بکشودند و در قلعه هیچ نیافتند <sup>۴۷</sup>. زندگانی و سیمای واقعی مقنع را نمی توان از گفته های مورخان اسلامی دریافت زیرا وی که می خواست با آئین تازه خود ضربت بزرگی بر اسلام وارد آورد و از

این راه به سلطه عربان پایان دهد، طبیعی است که از نظر آنسان مقنع مردی حادته جو بوده و اعمال و فتاوی را به بدی یاد کرده‌اند. چنانکه درباره نقابی که بر چهره داشته است این مورخان سبب را زشتی صورت او نوشته‌اند در حالی بارتولد Barthold روسی می‌نویسد:

« این مرد همواره نقاب سبزرنگی بر چهره می‌کشید و می‌گفت اشخاص فانی تعجلی و پرتو چهره اورا تحمل نمی‌توانند کرد. بهمین علت عربها اورا بنام مستعار المقنع یاد می‌کردند. دشوار است انسان با یاری مواد و مأخذ این گفته را که‌وی از بدتر کیبی و بدشکلی چهره‌اش را زیر نقاب پنهان می‌کرد ثابت کند ». <sup>۴۸</sup> و درباره ماهی که مورخان اسلامی نوشته‌اند که با شعبده و سحر و جادو چنین ماهی را ظاهر می‌ساخته است، باید گفت اگرچه چگونگی آن اکنون بخوبی معلوم نیست ولی این جادوئی در واقع استعمال بعضی قواعد ریاضی و فیزیک و شیمی بود چنانکه بعد از آن چاه که به نیخش بود کاسه بزرگی پراز جیوه (زیق) بیرون آوردند.<sup>۴۹</sup> ماه نخشب را شاعران ایران و عرب مکرر در سخنان خویش یاد کرده‌اند و همچنین این ماه به نامهای ماه کش، ماه سیام، ماه کاشفر یا ماه مقنع و ماه مزور معروف بوده است.<sup>۵۰</sup> پیروان مقنع را سپید جامگان (المبیضه) نامیده‌اند و در باره جامه سفید شعار آنها هم عقاید مختلفی وجود دارد. بعضی می‌نویسند چون عباسیان جامه سیاه می‌پوشیده‌اند، پیروان مقنع به ضدیت آنها لباس سفید به تن می‌کردند. بعضی دیگر عقیده دارند که مقنع به پیروان خود دستورداد برای امتیاز از مردم دیگر جامه سفید بپوشند.<sup>۵۱</sup> و برخی نیز معتقدند که جامه سفید لباس روحانیان بعضی از مذاهب چون مانویان بوده است و چون در این موقع مانویان در بین النهرين بسیار بودند شاید بدان جهت لباس سفید در میان پیروان مقنع متداول شده است.<sup>۵۲</sup> در هر حال سپید جامگان بعد از مقتول تا قرنها در مأواه النهر می‌زیسته‌اند چنانکه ابو بکر محمد بن جعفر نرشخی که در قرن چهارم هجری می‌زیسته است در تاریخ بخارا می‌نویسد: « هنوز

آن قوم مانده‌اند در ولایت کش و نخشب و بعضی از دیه‌های بخاراچون کوشک عمر، کوشک خشنوان و دیه زرمان.. بهمان دین ویند ». ۳

خرم دینان و قیام با پاک - خرم دینان ظاهراً با قیمانده پیر وان مزدک بودند که انو شیر وان نتوانسته بود همه آنها را از میان بردار و خسر و پرویز و جانشینانش هم برانز گرفتار یهائی که داشتند از قلع و قمع آنها غافل ماندند. خرم دینان در گرگان، دیلمان، آذر بایجان، ارمنستان، همدان، ری و اصفهان مسکن داشتند و به مبارزات خود علیه اعراب و حکومت عباسی دست زدند. از زمان مهدی عباسی بود که تازیان مفهوم دعوت خرم دینان را در یافتند، آنان نیز مانند همه فرقه‌های دیگری که بر ضد خلفاء قیام می‌کردند سعی نمودند خون ابو مسلم را بهانه نمایند.<sup>۴</sup> در سیاست نامه چنین آمده است: «در ایام خلیفه مهدی، با طنیان گرگان که ایشان را (سرخ علم) خواندند با خرم دینان دست یکی کردند و گفتند ابو مسلم زنده است. ماملك بستانیم و پسر او ابوالعزرا را مقدم خویش کردند و تاری بیامند. حلال و حرام را یکی داشتند و زنان را مباح کردند و مهدی نامه نبشت به اطراف به عمر بن العلا که والی طبرستان بود [که] دست یکی کنید و به حرب ایشان روید، بر قتند و آن جمع پر اکنده شدند و در آنوقت که هارون الرشید به خراسان بود. بار دیگر خرم دینان خروج کردند از ناحیت اصفهان و مردم بسیاری از همدان و ری پیرون آمدند و با این قوم پیوستند و عدد ایشان بیش از صدهزار بود. هارون، عبدالله بن مبارک را از خراسان بایستیت هزار سوار به حرب ایشان فرستاد، ایشان پیوستند و هر گروه بجای خویش بازشدند». <sup>۵</sup> ابن النديم خرم دینان را اتباع مزدک می‌داند و می‌گوید که: «مزدک به پیر وان خود دستور داده بود که همیشه در جستجوی لذات باشند و در خوردنی و نوشیدنی بر خود سختی رواندارند دوستی و یاری را پیش خود سازند و با استبداد مبارزه نمایند. زنان و خانواده‌ها را مشترک بدانند. با اینهمه آنها رفتار و کردار پسندیده دارند و در بی کشتن و آزار کسی بر نمی‌آیند». <sup>۶</sup> ابن اثیر در حوادث

سال ۲۰۱ - ه می نویسد : «ایشان از فروع مجوسنده و مردانشان مادر و خواهر و دختر خود را به نکاح خویش در می آورند و آنان را بهمین جهت خرمی گویند و به آنین تنساخ معتقدند و گویند که روح از حیوان به غیر حیوان نقل می کند ». مقدسی می نویسد : «از ریختن خون جز در هنگامی که علم طفیان بر افزان خودداری می کنند، به پا کیز کی بسیار معتقدند، میل دارند باز مری و نیکوکاری با مردم معاشرت کنند و اشتراک زنان را با رضایت خود آنها جایز می دانند ». <sup>۵۷</sup> درباره عقاید مذهبی خرم دینان میان مورخان و محققان ادیان و مذاهب اختلاف نظر وجود دارد، با این وجود از مجموع آراء و عقاید مختلف می توان چنین استنباط کرد که آنها به تنساخ معتقد بودند و این اعتقاد یکی از ارکان عقاید خرم دینان است و باید گفت بیشتر فرقه هایی که بعد از اسلام بر ضد تازیان قیام کردند به تنساخ معتقد بودند و در حقیقت این اعتقاد دستاویزی بوده است برای کسانی که می خواستند خود را جانشین قهرمانان و مردان تاریخ این سرزمین معرفی کنند و یاد کار کنسته این دلاوران را زنده بدارند . <sup>۵۸</sup>

نخستین بار که نام خرم دینان در تاریخ آمد، بنایه گفته خواجه نظام الملک در سال ۱۶۲ هجری در زمان خلافت مهدی عباسی است. در این زمان خرم دینان تاری پیش رفته و در برابر سپاهیان عرب پایداری و مقاومت زیادی کردند. در زمان هارون الرشید خرم دینان بار دیگر قیام کردند و عده زیادی از مردم اصفهان، ری، همدان به آنان پیوستند و در برابر عبدالله بن مالک سردار خلیفه پراکنده شدند . <sup>۵۹</sup>

مدتها بود که خرم دینان بر ضد تازیان بر خاسته بودند ولی قیامشان چندان خطرناک نبود. با ظهور باپک، نهضت خرم دینان به صورت قیامی مسلحانه و پیکر درآمد و سرزمین آذربایجان و کوهستانهای ناحیه بد (جنوب دشت مغان امروز) هر کزا این قیام ملی گردید . <sup>۶۰</sup> خرم دینان دوسته بودند گروهی که پیر و جاودان پسر شهرک (یاسهل) استاد و پیشوای باپک بودند، آنان را

جاویدانیان یا جاویدانیه می‌گفتند و گروهی دیگر که پیر و بابک بودند آنها را بابکیان یا بابکیه می‌خوانندند.<sup>۶۱</sup>

بابک خرم دین - هورخان درباره نسب بابک و آنین اواختلاف دارند. ابوحنیفه احمد بن داود دینوری او را از فرزندان مطهر بن فاطمه دختر ابومسلم می‌داند و او را به فرقه خرمیه یا خرم دینان نسبت می‌دهد<sup>۶۲</sup>، سمعانی در کتاب (انساب) خود نام پدر بابک را هر داس می‌نویسد که ظاهراً ازدواج ز فارسی (مرد) و (اس) تشکیل شده و به معنی مردم خوار است.<sup>۶۳</sup> ابن الندیم مؤلف الفهرست که گفته‌اش خالی از بغضن و کینه نیست. پدر بابک را مردی روغن فروش می‌داند که به حرام با مادر او که زنی یک چشم بوده در آمیخته و بابک را بوجود آورده است.<sup>۶۴</sup> استاد فقید سعید نفیسی می‌نویسد: «تاریخ نویسان ایرانی و عرب که در دوره‌های اسلامی تألیف کرده‌اند در هر مردی که یک تن از پیشوایان اجتماعی و یا سیاسی ملت ایران جنبشی راست کرده و بر تازیان بیرون آمده است نتوانسته‌اند که مقصود وی و حقیقت نهضت او را بدست آورند و بهمین جهت جنبش وی را جنبه بد مذهبی و بد دینی و کفروزنده داده و نام بزرگوار و خاطره‌گرامیش را به تهمت‌ها و افتراءهای بسیار زشت آلوده‌اند و تعصب ایشان را کور و کر و دروغزن کرده است. درباره بابک خرم دین نیز همین معاملت را روا داشته‌اند، اما در این زمان که ما از آن تعصب جاهلانه خلیفه پرستی و پذیرش استیلای بیگانگان وارسته‌ایم و به دیده حقیقت جوئی و حق بیشی بر تاریخ دیار خویش می‌نگریم بر ما آشکار است که این مردان بزرگ ایران را اندیشه‌ای جزرهایی از بیوگ بیگانگان نبوده و این همه طفیانهای پیاپی که مخصوصاً در سیصد سال اول دستبرد تازیان برایران در تاریخ نیاکان خویش می‌بینیم جز برای رهایی ایران از آن قید جانکاه نبوده است». <sup>۶۵</sup> بابک مردی دلیر و بیباک بود و نهضت او نهضت روستائیان و مردم محروم ایران در برابر ظلم و ستم بیگانگان

بود . او به موجب وصیت جاویدان بن شهرک یا چنانکه در روایات آمده است به اهتمام زن جاویدان، رهبری خرم دینان را بعهده گرفت.<sup>۶۶</sup> طبری در وقایع سال ۲۰۱ می‌نویسد : « در این سال بابک خرمی بر کیش جاویدانیه بیرون آمد و ایشان پیروان جاویدان بن سهل خداوند بذ بودند و دعوی کرد که روان جاویدان در او مدیده شده است ». <sup>۶۷</sup> عده پیروان بابک را که بیشتر از مردم آذربایجان و دیلمان بودند تا سیصد هزار تن نوشته‌اند.<sup>۶۸</sup>

قیام بابک در حدود ۲۲ سال بطول انجامید و سرداران بزرگی چون یحیی بن معاذ و عیسی بن محمد و محمد بن حمید طوسی و غیره را مغلوب ساخت و افراد بیشماری را بکشت . مسعودی می‌نویسد :

« در طول ۲۲ سالی که قیام بابک بطول انجامید به کمترین قول پانصد هزار تن از امراء و رؤسا و سایر طبقات به قتل رسیدند ». <sup>۶۹</sup> قیام بابک در آغاز مصادف با خلافت مأمون عباسی بود و مأمون بواسطه گرفتاریهای خود که از جمله مسأله ولایت عهدی علی بن موسی الرضا (ع) و توطئه‌هائی که ایرانیان بر ضد دستگاه خلافت تهیه کرده بودند نتوانست به دفع بابک بپردازد و جنبش اورا سر کوب کند و همین موضوع فرست مناسیبی برای بابک بود که بر قدرت و قوت خود بیفزاید و سپاهیان خلیفه را منهدم کند و از میان ببرد .

در سال ۲۲۰ - ه معتصم عباسی، خیدر بن کاوروس امیرزاده اشرف‌سنہ معروف به (افشین) را به جنگ بابک فرستاد . افشین در بنداد برای برانداختن اساس خلافت وایجاد دولتی ایرانی کوشش داشت و بامازیار و ببابک دوایرانی پای بند به آئین ایران باستان و دشمن خلفا ، دوستی داشت و با آنان همکاری می‌کرد ولی چون مردی جاه طلب بود برای اینکه بتواند به تنهائی به رؤیاها و آرزوهای طلائی خود جامه عمل پیوشاورد پیشنهاد معتصم را پذیرفت . <sup>۷۰</sup> می‌نویسند :

« معتصم با او قرار گذاشته بود هر روز که به جنگ رود دهزار درم به او

بدهد و هر روز که به جنگ بیرون نرود پنجهزار درم اورا باشد و هنگامی که می‌رفت هزار هزار درم به او بخشید. و این موضوع اهمیت قیام بابک و نگرانی شدید دستگاه خلافت را ازا آشکار می‌کند.<sup>۷۱</sup> افتشین مدت سه سال با نیروی بابک در حال جنگ بود کاهی با او مدارا می‌کرد و گاهی سخت می‌گرفت، سرانجام از افتشین شکست خورده به کوههای ارمنستان متواری گردید. سهل بن سباط حکمران ارمنستان که از ماجراهی ورود ببابک به حدود ارمنستان آگاهی یافت به دیدار اورفت ووی را با لطف و احترام فرآوان به سرای خویش دعوت کرد.

آنگاه روزی باتبایانی قبلی که با افتشین کرده بود، بابک را تسلیم سپاهیان وی نمود.<sup>۷۲</sup> ببابک که به خیانت و غدر سباط آگاهی یافت بدو گفت: «مرا به این جهودان ارزان فروختی اگر هال و زر می‌خواستی بیش از آنچه اینان دادند می‌دادم».<sup>۷۳</sup> معتقد از دستگیری ببابک بسیار شاد شد و افتشین را بناخت. ببابک را در قاطول پنج فرسنگی سامرا بر فیلی خاکستری نشاندند و لباسی زیبا و کلاهی از پوست سمور بر او پوشیدند و تحت محافظت هزار آن سوار و پیاده در سامرا نزد معتقد بردند. معتقد، نوندو جlad را گفت تا دودست و دوپای ببابک را قطع کند. ببابک در حین اجرای سیاست و قطع شدن اعضای بدن صبر بسیار کرد و باخون خود چهره‌اش را سرخ نمود و به معتقد گفت: «من روی خویش را از خون خود سرخ کردم تا جون خون از تم بیرون شود نگویند که رویش از بیم زرد شد».<sup>۷۴</sup> سپس معتقد فرمان داد پیکر ببابک را بر چوبی بلند در پایان آبادی سامرا بردار کشیدند و جایگاه آن تا امروز معروف به چوب ببابک (خشبة ببابک) است.<sup>۷۵</sup> پیروان ببابک در بیزانس پناهگاه مناسبی یافته و امپراتور روم شرقی را برضد خالیفه عباسی وادار به حمله کردند. بنابر روایت طبری وقتی که کار بر ببابک سخت شد اوناهمه‌ای به تئوفیل بن‌میخائیل امپراتور روم شرقی نوشت و او را برای حمله به ایران تشویق کرد. تئوفیل با هفتاد هزار مرد جنگی که جماعتی از خرم دیشان نیز در سپاهیانش

بودند، به ایران لشکر کشید و (زبطره) از بلاد هرزی اسلام را آتش زد و شهر را غارت نمود وزنان و کودکان را اسیر کرد در این هنگام بابل گرفتار شده بود، خرم دینان تسلیم نشدند و در قسطنطینیه به ترتیب دسیسه و توپ طه بر ضد خلافت پرداختند.<sup>۷۶</sup> نکته‌ای که در اینجا لازم است یادآوری شود قدرت و نفوذی است که ایرانیان مهاجر در پایتخت امپراتوری بیزانس بدست آورده بودند. از گفته هورخان غربی چنین برمی‌آید که در قسطنطینیه عده‌ای از ایرانیان هی‌زیسته‌اند.<sup>۷۷</sup>

### ب - نهضت‌های ملی ضد عرب

شورش مازیار - هنوز ماجرا‌ای با بیک تمام نشده بود، که مازیار بن قارن شاهزاده طبرستان آئین خرمی پیش گرفت و با پیر وان خویش که (سرخ علمان) خواهد می‌شدند سر به شورش برداشت.<sup>۷۸</sup>

شورش مازیار برای ستمیدن گان ایرانی که جور و ستم فراوان از عاملان عرب بیده بودند، راه مفر و روزنه امیدی بود. مازیار بن قارن از خاندان سوخراب‌پهلوان دربار فیروز پادشاه ساسانی یکی از هفت خاندان معروف دوره ساسانی بود که از سال ۵۶۵ میلادی نیاکانش با رتبه اسپهبدی در طبرستان حکومت داشتند. چون پدرش قارن در گذشت حکومت طبرستان به عمومیش رسید، مازیار به درگاه مأمون عباسی رفت و مورد نوازش و اکرام خلیفه قرار گرفت. مأمون نام اورا محمد گذاشت و کنیت ابوالحسن بدداد،<sup>۷۹</sup> و بر نواحی طبرستان و رویان و دماوند والی گردانید.<sup>۸۰</sup> خلیفه نامه‌ای به عمومی وی نوشت که طبرستان بوى تسلیم کند. مازیار در طبرستان با مخالفت عمومی خود روبرو شد و چون به دسیسه و توپ طه او آگاهی یافت به قتلش رسانید.<sup>۸۱</sup> و قلمرو نیاکان خویش را تصرف کرد و خود را کیل گیلان و اسپهبد اسپهبدان و پیشخوار گرشاه نام ذهاد. اما به ظاهر فرمانبردار خلیفه بود. چون طبرستان جزء قلمرو طاهریان که امرای خراسان بودند محسوب

می شد هازیاری باست خراج خود را به آن طاهر بپردازد.<sup>۸۲</sup> در دوران خلافت معتضد عباسی، به سبب اختلافی که با طاهر یان یافت از فرستادن خراج طبرستان به نزد عبدالله بن طاهر خودداری کرد و یک چندان خراج را بپواسطه به در گاه خلیفه می فرستاد، تا اینکه به تحریک اشیین که او هم با طاهر یان عداوت و دشمنی داشت و ظاهراً طمع در امارات خراسان کرده بود، از فرستادن خراج خودداری کرد و در سال ۲۲۴-ه آشکارا بر خلیفه خروج نمود و آئین سرخ علمان در پیش گرفت و کشاورزان را وادار کرد که بر ارباب مسلمان خویش بشورند و اموال آنان را به غارت برند. به دستور معتضد عباسی، عبدالله بن طاهر، امیر خراسان عمومی خویش، حسن بن حسین را بالشکری به دفع او فرستاد. معتضد نیز از مرکز خلافت عده‌ای به دفع او گسیل داشت، هازیار پیش از جنگ و ظاهراً به خیانت کوهیار برادر خویش بدست حسن اسیر شد، اورا به سامره بردند و معتضد پس از محاکمه‌ای که ازاو کرد دستور قتلش را صادر کرد. او در محاکمه صریحاً گفته بود که: «من و اشیین و بابک هرسه از دیر باز عهد و پیمان کرده‌ایم که دولت از عرب باستانیم و ملک و جهانداری به خاندان کسر و یان نقل کنیم».<sup>۸۳</sup> جسدش را نزدیک جسد بابک بردار زدند.<sup>۸۴</sup> ابو منصور بغدادی صاحب کتاب الفرق بین الفرق از فرقه‌ای بنام هازیاریه نام می‌برد که ظاهراً تا اواسط قرن پنجم هجری باقی بودند.<sup>۸۵</sup>

**قیام اشیین** – اشر و سنه در موارد النهر میان سیحون و سمرقند واقع بود و شهر بزرگش را بلسان می‌گفتند و از جمله شهرها یش بنجیکت بود. فرمانبرد ایان آن ولایت که اشیین لقب عمومی آنها بود در شهر بنجیکت مقرب داشتند. آئین آنان ظاهراً سمنی یا مانوی بود و سمنی‌ها پیر و آئین بودا بودند.<sup>۸۶</sup> مانند اعراب دوره جاهلی صور تهابی را که می‌ساختند، می‌پرستیدند و بتان را قبله خود قرار می‌دادند و معتقد بودند که پرستش بتان موجب تقویت و نزدیکی به خدا است.<sup>۸۷</sup> بعض قرائین نشان می‌دهد که شاهزادگان اشر و سنه، مانند

بر مکیان بلخ آئین بودا داشته‌اند و بتانی که در خانه‌افشین یافتند تاحدودی این مطلب را تأبید می‌کند. سرزمین اشرفه تا پایان حکومت بنی امیه از دستبرد عربان مصون ماند، در ایام مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی، نصر بن سیار والی خراسان بدانجا لشکر کشید لیکن کاری از پیش نبرد.<sup>۸۸</sup>

در سال ۲۰۷ - ه احمد بن ابی خالداحول به فرمان مأمون عباسی بدانجا لشکر کشید و شهر را در محاصره کرفت و آنجارا متصرف شد و کاؤس بن سارخره و پسرش خیدر را دستگیر و روانه بغداد کرد. مأمون آنها را به عنوان گروگان نگاه داشت تا آنکه کاؤس بمرد وخیدر وارت مقام و لقب پدر گردید و به (افشین) موسوم شد. افشین کوشید از این پس در دستگاه خلافت قدرتی بهم رساند و حکومت خراسان و ماوراء النهر بدوسپرده شود. برای رسیدن به مقصد، مانند سرداران اسلام در رکاب خلیفه مشغول جنگ شد و چندی در مصر برای مأمون به نبرد پرداخت،<sup>۸۹</sup> و به مقام سپه‌سالاری رسید.<sup>۹۰</sup> و چنانکه گفتیم با غدر وحیله توانست به طفیان بابل خرم‌دین پایان دهد و اورا دست بسته تسلیم دشمن کند و همین امر موجب ننگی برای او شد، چنانکه تاریخ وی را مردی جاه طلب و حسیریص وابن الوقت می‌شناسد و سیاست‌ها کیا ولی اورا تقبیح می‌کند. افشین با اینکه در دستگاه معتصم قدرت فراوان داشت، در باطن باعراب دشمن بود و این جنس را قویاً دشمن می‌داشت. در حقیقت تصرف افشین از عرب کاملًا مربوط به نهضت شعوبیه و تعصب عجم برضد عرب بود.<sup>۹۱</sup> افشین همیشه می‌کفت اگر بر عرب دست یابم سر بزر گان آنها را خرد خواهم کرد.<sup>۹۲</sup> قاسم بن عیسی عجلی معروف به ابو‌دلف از قبیله نزار و از بزرگان عرب بشمار می‌آمد، او یکی از سران سپاه معتصم و برای استطایقه خود که (عجل) باشد منصوب بود. همچنین ریاست قبیله ربعیه را بر عهده داشت و بقول مسعودی مردی شجاع و کریم بود.<sup>۹۳</sup>

تنوخي در کتاب الفرج بعد الشدة می‌نویسد :

دافشین ابو‌دلف را گرفت و باز نجیر و غل آهنین بست و بر نطعش نشانید

و با نهایت خشم به او خطاب می کرد و سرزنش و هلاجمتش می نمود و نزدیک بود پنجه به خونش ببرد. احمد بن ابی دواد که عرب و شغل قضا در زمان مأمون و معتصم داشت بر آن حادثه آگاهی یافت و نزد افشین شناخت و از هر دری سخن گفت. سرانجام شفاعت از ابودل کرد. افشین درخواست اورا نپذیرفت و در تصمیم خود در قتل ابودل راسخ بود. ابن ابی دواد که وضع را چنین دید، تدبیری اندیشید و از قول خلیفه ادعا کرد که من نماینده امیر المؤمنین هستم. مرا نزد تو فرستاد و پیام داد که مبادا در باره ابودل اقدامی کنی و اگر اورا بسکشی تورا به قصاص خواهم کشت، سپس ابن ابی دواد نزد معتصم رفت و اورا از جریان کار آگاه کرد. معتصم آن دروغ را پسندید و بخود گرفت و اگر تدبیر وحیله ابن ابی دواد نبود ابودل بددست افشین کشته می شد. <sup>۹۴</sup>

افشین برای کشتن معتصم توطئه ای تهیه دیده بود که عمل نشد و رازش آشکار گردید. چگونگی اطلاع معتصم از کنسکاش و توطئه قتل خودش بدین قرار بود : هنگامی که مازیار به اسارت عبدالله بن طاهر در آمد، عبدالله به او مهربانی و هلاطفت بسیار کرد و برای اینکه از اسرار و روابط میان مازیار و افشین اطلاع پیدا کند به او به حدافراط شراب نوشانید تا آنگاه که مازیار در منتهای هستی گفت : « دو روز پیش از آنکه گرفتار شوم افشین بمن پیام فرستاد که وسیله نابودی خلیفه و پسران اورا آماده کرده و در ساعت فلان، روز فلان، آنها را به دیار نیستی روایه خواهد کرد ». <sup>۹۵</sup> عبدالله جریان را فوراً به اطلاع خلیفه رسانید. افشین به دستور معتصم به زنجیر کشیده شد و خلیفه مقرر داشت تا او و مازیار را محکمه کنند. ابواسحاق طاهری و محمد بن عبدالملک زیبات و احمد بن ابی دواد را به عنوان قضات داد که تعیین کرد، موارد اتهام افشین بدینقرار بود :

۱ - دو کس که در اشر و سنه زندگانی می کردند خانه ای در آنجا پیدا کردند که در آن بتانی برای پرستش وجود داشت این دو، بتان را شکستند

و خانه را مسجد کردند، یکی امام مسجد شد و دیگری امراذان را بر عهده گرفت، افشین چون از موضوع آگاهی یافت هریک از آن دورا هزار تازیانه زد بحدی که گوشتش تن آنها فرو ریخت، افشین دربرابر این اتهام گفت: که میان من و پادشاهان سعد، عهد و پیمان بود که مردم را در کیش خود آزاد کذاریم و امام مسجد و مؤذن چون تعدی کرده بودند واصل آزادی مذهب را رعایت نکرده بودند، آنها را مجازات کردم.

۲ - متهم بود که درخانه اش کتابی مزین و مرصع بنام زراو (زروان؛) یافته‌اند که در آن عبارات کفر درج شده است، افشین گفت: کتابی دارم که متن‌من آداب ایرانی و بند و حکم پارسی می‌باشد و من از ادب و حکمت آن استفاده می‌کنم و به کفر آن کتاب توجهی ندارم. آن کتاب هائند کلیله و دمنه و کتاب مزدک است که هائند آنها در منزل قضات و روحانیان وجود دارد و کسی به آنها اعتراض نمی‌کند.

۳ - متهم بود که او گوشت حیوان ذبح شده را نمی‌خورد بلکه حیوان را خفه می‌کند و از گوشت آن استفاده می‌برد و نیز هر چهار شنبه گوسفند سیاهی را با شمشیر دونیم می‌کند و درحالی که از میان آن دونیم می‌کند از گوشت گوسفند تناول می‌کند. افشین گفت: درخانه من پنجره‌ای نیست که همسایه بتواند از آن داخل خانه را به بیند و براحتی من اطلاع پیدا کند، بنابراین هر کس چنین شهادتی بدهد از نظر همه، حتی دشمنان من بی‌اعتبار است.

۴ - متهم بود که اهالی اش روسته در نامه‌ای که بوی می‌نوشته‌اند اورا نیز مثل پدر و نیاکانش (خدای خدایان) می‌خوانده‌اند، وی در پاسخ اظهار داشت: مردم اش روسته به پدر و جدم همین عنوان را می‌نوشتند و خطاب می‌کردند و پیش از اینکه مسلمان شوم به من نیز همین عنوان را می‌نوشتند و من نخواستم آن را لغو کنم تا مبادا در نظر آنها ضعیف جلوه گر شوم و آنها نسبت به من طغیان کنند.

۵- متهم بود که برادرش به کوهیار (برادر مازیار) نوشته بود که جز من و تو و بابک کسی نیست که کیش سپیدرا (مقصود دین زردشت است) یاری کند اما بابک بواسطه حماقت خود را به کشتن داد . تو اگر مخالفت کنی عرب غیر از من کسی را ندارد که تاب سطیز تورا داشته باشد زیرا هن سردار سواران دلیر و نیرومند هستم اگر هرا به جنگ توروانه کنند جز سه کروه که عربها و مغربیها و ترکها باشند کسی نمی‌ماند که با همان برد کند . اما عرب مانند سک است لقمه‌ای جلو او بینداز و سرش را با گرز خرد کن.<sup>۱۶</sup> مغربیها تاب مقاومت پایداری ندارند در آن دلک زمانی پراکنده‌هی شوند، اما ترکها ساعتی به نبرد می‌پردازند و وقتی که تیرهای آنهای تمام می‌شود آنها را زیر سرم ستوران خواهیم گرفت و کیش ما بحال خود برخواهد گشت و آئین ایران دوباره رونق خواهد یافت . خلاصه اینکه افشین در صدد است دین اسلام را مامحو و سراسر کشورهای اسلامی را مسخر کند و کیش و آئین و زبان ایرانیان را برقرار سازد ، افشین این نامه را انکار کرد و گفت بر فرض صحت ، اولاً اقدام برادر من به من مربوط نیست ، ثانیاً ممکن است او برای فریب و اغفال کوهیار نامه نوشته باشد تا بدینوسیله او را دستگیر کند .

۶- متهم بود به اینکه ختنه نکرده بود ، چنانکه شاهدی از قول وی نقل کرد که وقتی گفته بوده است :

« من برای این تازیان هرچه را از آن نفرت داشتم کردم تا آنجا که روغن دنبه خوردم و بر شتر سوار شدم و نعلین نیز بر پای کردم . جز آنکه تا کنون موئی از ننم کم نشده است یعنی نه موی به آهک سترده ام و نه ختنه شده ام ». <sup>۱۷</sup> افشین گفت : از این ترسیدم که با بریده شدن قطعه‌ای از من موجب هلاکم شود و اینکه ختنه نکردن را مخالف اسلام نمیدانم . غیر از این اتهام‌ها ، از دعوی هازیار که او را با افشین روبرو کردن دعلوم شد که افشین وی را به سرکشی و شورشگری دعوت و تشویق کرده است . با اینکه افشین این دعوی را نیز رد کرد و کار خویش را حیله‌ای دانست که برای بدست آوردن

مازیار بکاربرده است، لیکن در آن داوری که پیش آمده بود وی را نسبت به خلیفه گنه کارنشان هی داد. اورا به زندان بردنده و در آنجا از گرسنگی و به قولی از زهره لام شد. جسد او را بیرون آوردند و در باب العامه بردار کردند، سپس بسوزانیدند.<sup>۱۸</sup> ابو تمام شاعر که افشین را نخست به کشت مدد کرده بود در این هنگام که پیکربندی جان اورا آتش زدند گفت:

مازال سر الكفر بين ضلوعه  
ناراً يساور جسمه من حرها

حتى اصطلى سر الزنا دالوارى  
لهب كماعصفرت شق ازار (الخ)<sup>٩٦</sup>

تبریزی می نویسد: «افشین از رجال و بزرگان ایران بود که خدمات زیادی به معتصم کرد. او کافر و منافق نبود، حاسدان و سخن‌چیسان میان خلیفه و اورا بر هم زدند و آنقدر کوشیدند تا معتصم او را گرفت و به دار زد، سپس پیکرش را به آتش کشید». او سپس اضافه می کند که: در این هاجرا احمد بن ایه دواد دخالت داشته است».<sup>۱۰۰</sup>

طاهریان و شعوبیه - طاهریان اصلا ایرانی و از مردم پوششک هرات بودند، پیشرفت آنها از زمانی آغاز شد که برای خدمت به مأمون، برادرش امین را کشتند و فرمانروائی خراسان را برای خاندان خود موروثی کردند و چون عرب‌ها خواه امین بودند، لاجرم طاهریان بر نیروی ایرانیان تکیه کردند و به نزد ایرانی خویش افتخار و مبهات نمودند و با اینکه از روی هوالات خود را مناسب به اعراب خزاعه و خزیمه کرده بودند چون به خراسان آمدند، هوای استقلال در سرپرورانیده می‌خواستند بادر بار بغداد قطع ارتباط کنند. برای این کار لازم بود که جانب ایرانیان را بسیغیرند و سعی کنند که پیوند خود را با آنان محکم واستوار کنند.

همانطور که قبل از مدت کمتری طاهر بن حسین بزرگ‌آیین خاندان به علان شعوبی در پاداش نوشتن کتابی در ذکر مثالب عرب سی هزار سکه به او جایزه داد.<sup>۱۰۱</sup> عبدالله بن طاهر که شاعری قوی و پیر مایه بود و به شعر عربی علاقه

فراوان داشت و ابو تمام طائفی شاعر عرب اور امکر رستوده و از عراق و خراسان به قصد دیدار و خدمت او شتافته بود<sup>۱۰۲</sup>، در مورد تفاخر به نسب و قیا کان خود و اینکه ایرانیان محمدامین را به قتل رسانیده و مأمون را که هادرش ایرانی بود به خلافت برداشتند قصیده‌ای دارد که چنین است:

ففراغی عنك مشغول	اَصْرَى عَمَا لَهِجَتْ بِهِ
سلفی الفر البها لسیل	اَنَا مَنْ قَدْ تَعْرَفَ نِسْبِي
من یساوی مجده ؟ قولوا	وَ اَبِي مَنْ لَا كَفَاءَ لَهُ
و حسوالیه المقاویسل	انظَرْ الْمَخْلُوعَ كَلْكَلَهُ
غال عنه ملکسه غول	فَشَوَى وَالْتَّرْبَ مَضْجَعَهُ
ضاق عنه العرض والطون	قَادْ جِيشًا نَحْوَ نَائِلَةٍ
كليوث ضمهما غيل	مِنْ خَرَاسَانَ مَصْمَصَهُمْ
لا معازيل ولا ميل <sup>۱۰۳</sup>	وَ هَبَوَ اللَّهُ اَنْفَسَهُمْ

یعنی: پس کن آنجه را که ما یه سخن خود کرده‌ای . من وقت و فراغتی ندارم زیرا مشغول هستم. من کسی هستم که نسب مرا تو می‌شناسی؛ قیا کان من سفیدرو، بزرگ و شریف، نجیب و کریم بودند. پدر من مانندی نداشت مانند اوچه شخصی بود، که دارای عظمت و بزرگواری او باشد؛ همان بگوئید؛ نگاه کنید به سینه چاک چاک آن مخلوع (مقصود محمدامین است که بدست طاهر کشته شد) که در اطراف او قاتلان دلیر جمع شده بودند، او به خاک افتاد و خاک آرامگاه او شد. ملک اورا مر گاو بلادر ربود، پدرم سپاهی برای سر کوبی آن بت کشید که طول و عرض زمین بر آن سپاه تنگ شده بود، شمشیر داران خراسان که مانند شیران بیشه هستند جان خویش را در راه خدا داده‌اند آنها جبان و بی‌اسلحة نبودند.<sup>۱۰۴</sup> پس از انتشار قصیده عبدالله بن طاهر در میان عربان، محمد بن یزید برآشافت و قصیده‌ای هتقابل سرود. او در بیان علت انشاء این قصیده چنین می‌گوید:

« هنگامی که این قصیده را شنیدم برای ملت عرب خشمگین شده غرور

مرا گرفت و متأسف شدم که چرا باید یک نفرایرانی برعرب مباراکه کند، به عنوان اینکه یکی از پادشاهان عرب را کشته درحالی که آن پادشاه به شمشیر برادر خود کشته شده است ذه شمشیر او. از این رونم هم قصیده‌ای متنقابل با همان قافیه سرودم و ادعای اورا رد کردم.<sup>۱۰۵</sup>

اینک بیتی چند از قصیده محمد بن یزید نقل می‌شود:

لایر عک القال والقیل	کل ما بلغت تضليل
یا ابن بیت النار هوقدها	ما لحا ذیه سراویل
من حسین من ابوکومن	صعب غالتكمو غول
نسب فی الفخر هؤتشب	و ابوات ارادیل
قاتل المخلوع مقتول	و دم المقتول مطلول
ماجری فی عود اثلتکم	ماء مجد فهو مد خول
قدحت فيه اسافله	فأ عالیه مهازیل

یعنی: «آن های و هوی تورا نترساند، آنچه شنیده‌ای همه دروغ و گمراه کننده است. ای زاده آتشکده، لخت و بی‌شلوار، حسین کیست؟ پدرت کیست؟ صعب (پدر حسین و جد عبدالله بن طاهر) کدام است. به بلا و فنا دچار شوید، نسبت شما در تفاخر و مباراکه اشتباه است. پدران تو از جمله او باش بودند. قاتل مخلوع کشته می‌شود و آن کشته خونخواه دارد آنچه در نژاد شما از فخر و عظمت گفته شده عاریه و بیگانه است.» باید گفت حکومت طاهریان با اینهمه حماسه سرائیها حکومتی صدور صد ایرانی نبود خاصه که این سلسله با همه تظاهری که به نژاد خویش می‌کردند نسبت به فرهنگ و شعار ملی ایران بیگانه و بیعالقه بودند و به قول دارمستر Darmesteter آنها نسبت به ایران بیشتر علاقه داشتند تا به آئین و رسوم آن<sup>۱۰۶</sup> ادب پارسی در این عصر با آنکه حنفیه بادغیسی به پارسی شعر می‌گفت و دیوانی همداشت، چون طاهر و جانشینانش به ادبیات ایران بیعالقه بودند، پیشرفتی حاصل نکرد.<sup>۱۰۷</sup>

صاحب تذکره دولتشاه می‌نویسد:

«امیرعبدالله بن طاهر که به روزگار خلفای عباسی امیر خراسان بود روزی در نیشاپور نشسته بود شخصی کتابی آورد به تحفه پیش اونهاد، پرسید که این چه کتاب است؟ گفت قصه و امّق و عذرًا است و خوب حکایتی است که حکماً بنام شاه نوشیروان جمع کردند. امیر فرمود ما مرد قرآن خوانیم. بغیر از قرآن و حدیث پیغمبر چیزی نمی‌خواهیم، ما را از این نوع کتاب در کار نیست و این کتاب تأثیف مغان است و پیش ما مردود است. فرمود آن کتاب را در آب انداختند و حکم کرد که در قلمرو من هرجا از تصانیف عجم کتابی بیابند جمله را بسوزانند.»<sup>۱۰۸</sup>

# نیضیا نم

ذین نویسہا :

- ۱- ضعی الاسلام ج ۱ ص ۲۶ نقل از لسان العرب ۲۹۷
  - ۲- عقدالفرید ج ۳ ص ۳
  - ۳- ضعی الاسلام ج ۱ ص ۱ ۲۸
  - ۴- همان مأخذ من ۲۸
  - ۵- المعارف ابن قتیبه من ۱۲۸
  - ۶- تاریخ ایران تأثیل اکرم بهرامی من ۲۲۰ چاپ ۱۳۵۰
  - ۷- تجارب السلف هندو شاه صاحبی نجعوانی به اهتمام مرحوم عباس اقبال آشتیانی من ۹۸
  - ۸- همان کتاب من ۱۱۷
  - ۹- تاریخ ایران دکتر زرین کوب من ۵۲۳ چاپ ۱۳۴۳
  - ۱۰- تاریخ ایران ، اکرم بهرامی من ۲۲۳
  - ۱۱- الفرق بین الفرق بغدادی من ۲۱۵
  - ۱۲- الفهرست من ۴۸۳
  - ۱۳- دوقرن سکوت ، دکتر زرین کوب من ۱۴۲ چاپ سوم
  - ۱۴- تاریخ ادبیات بردن ، ترجمه علی پاشا صالح من ۴۶۱ و آثار الباقيه بیروتی من ۲۱
  - ۱۵- تاریخ ایران ، اکرم بهرامی من ۲۶ نقل از افغانستان بعد از اسلام تأثیل عبدالعزیز جیسی
  - ۱۶- همان مأخذ من ۲۷
  - ۱۷- فرق الشیعه نوبختی من ۴۶ و تاریخ اسلام ، دکتر فیاض من ۲۱۴
  - ۱۸- تبصرة اللوام من ۱۷۸ منسوب به سید مرتضی داعی الراذی الحسینی
  - ۱۹- تجارب السلف من ۱۰۵
  - ۲۰- همان مأخذ من ۱۰۶
  - ۲۱- دوقرن سکوت ، دکتر زرین کوب من ۱۵۱
- (۲۲)

۲۲— تاریخ ایران ، اکرم بهرامی ص ۲۳۲ در باره عقاید و آرای راوندیان به کتاب تبصرة المقام و ملل و تحل ابوالفتح محمدبن عبدالکریم شهرستانی و فرق الشیعه نوبختی والفصل فی الملل والاہواء والتخل ابن حزم اندلسی و مفاتیح العلوم خوارزمی مراجعة شود .

۲۳— تاریخ ایران ، اکرم بهرامی ص ۲۳۳

۲۴— افغانستان بعد از اسلام ص ۳۱۳

25— Van Vloten, Recherches sur la domination Arabe, P. 69

۲۶— تاریخ ایران ، اکرم بهرامی ص ۲۳۴

۲۷— دوقرن سکوت ص ۱۵۲

۲۸— الفخری ابن طقطقی ص ۱۵۳

۲۹— سیاست نامه ص ۱۵۶

۳۰— دوقرن سکوت ص ۱۵۷

۳۱— ایران بعد از اسلام ، دکتر ذرین کوب ص ۴۷۹

۳۲— طبری ج ۶ ص ۱۶۸ و تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ج ۱ ص ۱۷۴

۳۳— ایران بعد از اسلام ، دکتر ذرین کوب ص ۴۸۰

۳۴— ایران بعد از اسلام ، دکتر ذرین کوب ص ۴۷۸

۳۵— الفهرست ص ۴۷۸ چاپ مصر

۳۶— افغانستان بعد از اسلام ، پوهاند عبدالحق حبیبی ص ۳۰۴

۳۷— دوقرن سکوت ص ۱۵۰

۳۸— همان مأخذ ص ۱۵۹

۳۹— تاریخ ایران ، دکتر ذرین کوب ص ۵۴۰

40— Van Vloten, Recherches P. 68

۴۱— تاریخ ایران ، دکتر ذرین کوب ص ۵۴۰

۴۲— دوقرن سکوت ص ۱۶۴

۴۳— ابن اثیر حوادث سنہ ۱۵۰

۴۴— تاریخ ایران دکتر ذرین کوب ص ۵۴۱

۴۵— بیان الادیان ص ۴۸۱ ابوالمالی حسینی العلوی

۴۶— تاریخ بخارا تأییف فرشخی ص ۶۴ چاپ پاریس

۴۷— تجارب السلف ص ۱۲۲-۱۲۱

۴۸— تاریخ ایران ، اکرم بهرامی ص ۲۳۶ نقل از تاریخ آسیای مرکزی بارتوله ص ۳۹

۴۹— دوقرن سکوت ص ۱۸۰ نقل از آثار البلاد قزوینی

۵۰— افغانستان بعد از اسلام عبدالحق حبیبی ص ۳۲۶

- ۵۱ - ماه نخشب، سعید فقیسی ص ۱۹ چاپ سوم
- ۵۲ - تاریخ ایران، اکرم بهرامی ص ۲۳۹
- ۵۳ - تاریخ بخارا ص ۸۸
- ۵۴ - دوقرن سکوت ص ۲۳۲
- ۵۵ - سیاست‌نامه ص ۱۷۳ چاپ خلخالی
- ۵۶ - دوقرن سکوت ص ۲۳۴
- ۵۷ - البدء والتاریخ ج ۴ ص ۳۰-۳۱
- ۵۸ - دوقرن سکوت ص ۲۳۵
- ۵۹ - سیاست‌نامه ص ۱۷۳
- ۶۰ - بابک خرم‌دین، سعید فقیسی ص ۳۷ چاپ ۱۳۴۸
- ۶۱ - همان مأخذ ص ۲۲
- ۶۲ - اخبار الطوال ص ۳۳۸
- ۶۳ - دوقرن سکوت ص ۲۳۷
- ۶۴ - الفهرست ص ۴۸۰
- ۶۵ - بابک خرم‌دین ص ۴۳
- ۶۶ - تاریخ ایران، دکتر ذرین کوب ص ۵۴۵
- ۶۷ - بابک خرم‌دین ص ۳۲ نقل از طبری
- ۶۸ - الفرق بین الفرق ابو منصور بندادی ص ۲۰۳
- ۶۹ - التنیبه والاشراف ص ۳۰۵
- ۷۰ - دوقرن سکوت ص ۲۴۰ و تاریخ ایران، اکرم بهرامی ص ۵
- ۷۱ - البدء والتاریخ مقدسی ج ۶ ص ۱۱۷
- ۷۲ - مروج الذهب مسعودی ج ۲ ص ۳۵۱
- ۷۳ - تاریخ طبری ج ۱۰ ص ۳۳
- ۷۴ - سیاست‌نامه ص ۱۷۶
- ۷۵ - بابک خرم‌دین ص ۸۱ دربعضی از متون (کنیسه) بابک آمده و ک به تاریخ ایران، اکرم بهرامی ص ۲۴۶
- ۷۶ - طبری ج ۱ ص ۳۰۸
- ۷۷ - دوقرن سکوت ص ۲۴۹
- ۷۸ - تاریخ ایران، دکتر ذرین کوب ص ۵۴۶
- ۷۹ - زندگی مازیار، بقلم مجتبی مینوی ص ۳۰
- ۸۰ - فتوح البلدان - بلاذری ص ۳۴

- ۸۱- تاریخ ابن واضح یعقوبی ج ۳ ص ۲۰۲  
 ۸۲- دوقرن سکوت ص ۲۶۸  
 ۸۳- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ج ۱ ص ۲۲۲  
 ۸۴- تاریخ ایران، دکتر زرین کوب ص ۵۴۷  
 ۸۵- تاریخ مذاهب اسلام ترجمه دکتر مشکور ص ۱۹۲  
 ۸۶- التنبیه والاشراف ۱۳۸  
 ۸۷- مروج الذهب ج ۱ ص ۸۲۷  
 ۸۸- فتوح البلدان ص ۴۱۸  
 ۸۹- تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۱۹۲  
 ۹۰- وکان قائد جیوش المعتضی، ضحی الاسلام ج ۱ ص ۶۴  
 ۹۱- مجله مهر سال سوم ص ۱۶۰  
 ۹۲- اذا ظفرت بالعرب شدخت رؤوس عظامها هم بالدبون البيان والتبيين ج ۳ ص ۳۳  
 ۹۳- مروج الذهب ج ۲ ص ۲۷۷  
 ۹۴- الفرج بعد الشدة ج ۲ ص ۲۸  
 ۹۵- تاریخ ترودهای سیاسی، سرتیپ یکرنگیان ص ۱۰۳-۱۰۴  
 ۹۶- والمربي بمثل الكتب اطرح له كسرة ثم اضرب رأسه بالدبون ضحی الاسلام ص ۱۵۰  
 ۹۷- تاریخ ایران، دکتر زرین کوب ص ۵۴۸  
 ۹۸- درباره محاکمه افشین ر.ک به تاریخ طبری ج ۱۰ ص ۳۶۴ والکامل ابن اثیر ج ۲ ص ۱۹۰ و تاریخ ابن خلدون  
 ۹۹- ضحی الاسلام ج ۱ ص ۱۵۱  
 ۱۰۰- همان مأخذ ج ۱ ص ۱۵۲  
 ۱۰۱- تاریخ ادبیات ایران، دکتر صفا ج ۱ ص ۲۶۶  
 ۱۰۲- تاریخ ایران، دکتر زرین کوب ص ۶۰۷  
 ۱۰۳- الفرج بعد الشدة تنوخي ج ۱ ص ۷۴ و اغانی ابوالفرح ج ۱۱ ص ۱۳۵  
 ۱۰۴- پرتو اسلام (ترجمة ضحی الاسلام) ج ۲ ص ۷۳-۷۴  
 ۱۰۵- ضحی الاسلام ج ۱ ص ۴۸
- 106- Darmesteter, les origines de la poésie Persane P. 8, Paris 1887 .
- ۱۰۷- تاریخ ادبیات، دکتر شفق ص ۳۷۸ چاپ ۱۳۳۸  
 ۱۰۸- تذکره دولتشاه چاپ بروان ص ۲۵